

غلامرضا وثیق

## چشم انداز

ما کمونیستها موظفیم تاریخ خاص خود را بررسی کنیم، تاریخی را که ساخته ایم با قوی تشریح ما را کنیم بکا ویم، اگر می‌خواهیم آن را دریابیم و بفهمیم...

### سوالات

- آینده‌ی سرمایه‌داری را چگونه می‌بینید؟

- درباره‌ی کتاب رودلف باهرو، "الترناتیو" چه فکری کنید؟

- امروز برای شما، کمونیست بودن و کمونیسم چه مفهومی دارد؟

سرمایه‌داری مجبور است بطور دائم محیط تولید خود را به کمک پیشرفت‌های تکنیکی وسعت بخشد تا از نتایج قانون گرایشی سهم سود فرار نماید. این قانون که بوسیله مارکس کشف گردید، نشان می‌دهد که اگر تولید ثابت بماند سهم سود به علت رقابت در بازار الزاماتنزل می‌نماید؛ بطوریکه سود به حد اقلی خواهد رسید که برای تولید وسیعتری کافی نخواهد بود. درحقیقت، سرمایه‌داری می‌تواند با مبدل شدن به انحصار دولتی کامل از نتایج این قانون بگریزد، یعنی با حذف عملی هرگونه رقابت در بازار، تا بدین طریق تولید ثابتی را حفظ نماید - بدون افزایش یا با میزان افزایشی بسیار کم. چیز عجیب این

اساسه سیستم اقتصادی در کشورهای سوسیالیستی موجود به درستی چنین انحصار دولتی را تشکیل می‌دهد. در این ممالک ممکن است از این قانون و از این اجبار ازدیاد تولید گریخت، بدون آنکه این سیستم در حلقه اول سوسیالیستی تشخیص داده شود.

بدیختی اینجاست که به دلایل تاریخی، تولید در این کشور - های سوسیالیستی - در سطح اقتصادی و تکنولوژی - نسبت به شرایط تولید و تکنولوژی ممالک سرمایه‌داری غرب چندین سال عقب می‌باشد، بطوری که ممالک سوسیالیستی مجبور به رقابت دائمی با سرمایه‌داری می‌باشند. کشورهای سوسیالیستی تمام نیروی خود را تجهیز می‌نمایند تا به تکامل تولید سرمایه‌داری غرب برسند و در صورت امکان از آن جلو بزنند. ولی تمایل به رقابت با سرمایه‌داری که در نظر رهبران این کشورها الزامی جلوه می‌نماید، آنان را در زیر ضربات این قانون جهانی می‌اندازد: آنها هم با بستن لاینقطع سطح تولید خود را افزایش دهند و همینطور دائماً " سرمایه " گرد آورند و لذا ناچاراً بایستی توده مردم را استثمار نمایند، همان کاری را که سرمایه‌داری می‌کند. آنگاه نامعقولی که صرف ثروت تولید شده می‌شود، همراه با آنچه که رشد می‌نامند ( در حقیقت رشد واقعی نیست بلکه غارت متزاید نیروی کار گرانبها می‌باشد) ایضا با ماهیت مشخص اجتماعی کشور، یعنی با نهادهای سلسله مراتبی جامعه بطرفی که یک دسته رهبران که تحت هیچگونه نظارت دموکراتیکی نمی‌باشند، پیوسته کوشش می‌کنند که موضع اشغال شده خود را با وظیفه و نقشی که در سازمان تولید ایفا می‌کنند، توجیه نمایند. و اینجاست که در حمایت کامل شناور می‌شوند؛ زیرا این اشخاص که وجود سیاسی‌شان بنظر می‌آید وابسته به موفقیت‌های اقتصادی می‌باشد، چیز مهمی از مسائل اقتصادی درک نمی‌کنند، حالاهم مانند گذشته حاضر نیستند که مسئولیتش را به عهده بگیرند. این است دلیلی که این قشر رهبران به آنها شیکه چیزی در این باب می‌دانند، خواه متخصصین اقتصادی باشند، یا خبرگان تکنیک، بدین هستند و همیشه به آنها سوءظن دارند که می‌خواهند در رأس قدرت قرار بگیرند. این است دورتسلسل فساد و تباهی: می‌خواستند از سرمایه‌داری اجتناب شود، یعنی از او فرار کنند ولی در عین حال کاملاً وابسته به آن شدند و کاری جز ارتقاء شکل پیشرفته‌اش، یعنی انحصار دولتی، در کشور خود، نمی‌نمایند. تقریباً

با این اختلاف که انحصار دولتی، در یک دولت سرمایه داری مدرن به تحقیق، موثرتر است تا در سیستمی که بر پایه تسلط دفترسیاسی قرار دارد که از هرنوع نظارت دموکراتیک معاف می باشد.

نمی توان سوسیالیسم را بدون آزادی، خلق و ایجاد نمود، بدون کنترل دموکراتیک نسبت به تمام اعمال و افعال قدرت، بدون اینکه تدابیر مربوط به زمینه تولیدبشکل دموکراتیک گرفته شود، همینطور هم نقشه و زمینه هائی که علت غائی کار اجتماعی یا نفعانیت های ابتکاری اجتماعی را مشخص می نمایند. به سیستمی که در آن اکثریت نظیدی از مردم کاملاً وابسته به تدابیر یک مشت افراد می باشند، سوسیالیسم گفته نمی شود. عکس این مطلب باید جریان داشته باشد. تمام مسائل علناً بایستی طرح گردند، تمام مسائل واقعا باید مسئله ای باشند، یعنی ابتدا مطرح شوند، قبل از اینکه پس از بحثهای قابل ملاحظه ممکن فیملیه یابند. از این طریق است که غایت مطلوب سوسیالیسم نقش می بیند که در جزو آن زمینه اقتصادی هم، که با اهداف سرمایه داری متفاوت است. مثلاً احمقانه است که در کشورهای ما همان سیاست را درباره اتومبیل خصوصی پیش بگیریم. نتیجه اش انسداد خیابانها، مصرف لگام گسیخته آهن و فولاد و تعداد بیشماری سانحه، اغلب منجر به مرگ، که همه می دانند. تقلید از سرمایه داری، در این نوع چیزها بطور ساده ناشی از نفهمی است. سوسیالیسم خیلی خوب می توانست مسئله حمل و نقل را حل نماید، کاری کند که ایاب و ذهاب با وسائل نقلیه مدرن و بدون اتومبیل شخصی انجام گیرد. مسائل بیشمار دیگری وجود دارند که در نظام سوسیالیستی قابل قبول نمی باشند. هدف اقتصاد سوسیالیستی، ازدیاد تولید و بالابردن مصرف نیست بلکه برعکس توسعه وقت آزاد، کاستن مداوم مدت کار لازم، وسعت فضا های آزادی در انتخاب زندگی برای هرکس محققا اشخاص بیشماری وجود دارند که می پرسند: آیا انسانها عالما و عا مدا قادر به استفاده از این آزادی بزرگ هستند؟ چطور از وقت آزاد خود بهره گیری خواهند کرد؟ من می گویم که آنچه را خواهند کرد محققا همان است که حالیه در کشورهای سرمایه داری و در کشورهای ما انجام می دهند: ول گشتن در خانه، ساختن خانه کوچک خود، بادوستان جامی زدن و مست کردن. من مخالف لذتی که مردم از جمع شدن دور هم می برند نیستم، حتی با مشروب و الکل؛ ولی حظ وافرتری وجود دارد که در آن وقت انسانها خود را وقف

آن خواهند نمود: خط آموزش، شناختن دنیا، افزودن بر معلومات، فراگرفتن شناخت هنر و فهمیدنش، یا بهتر از آن، رسیدن به اطفال و پرورش شان. انسانها باید بفهمند که تا حالا، پیشرفت هر فرد بسه تصادف و پیش آمد سپرده شده بود و اغلب اوقات به تصادف شوم و منحوس. به ندرت کودکان شایب خوشبختی دارند. با سوسیالیسم می توان عصری را شروع کرد که اطفال زندگی اجتماعی و خانوادگی واقعا سعادت مندی داشته باشند و جوانیشان برای آنها شناختن جهان باشکوه و عجایب فرهنگ شکوهمند بشری را تدارک کند.

من آنچه را درباره انقلاب اکتبر و او رو کمونیسم فکرمی کنم در دو مقاله ذکر کرده ام که یکی در کورس بوش و دیگری در مجله ایتالیایی اسنادی استوریتری بچاپ رسیده است. فکرمی کنم که انقلاب اکتبر نمونه انقلاب سوسیالیستی مدرن نمی باشد. برای من شکی نیست که روندی شبیه به واقعه روسیه در ۱۹۱۷ کاملاً برای دول سرمایه داری بسیار پیشرفته اروپای غربی مطروداست. تصور می کنم انقلاب اکتبر در بد محل و بد عصری اتفاق افتاد. نمی خواهم بگویم که لنین و بلشویکها بایستی از این کار خودداری می کردند. آنچه درباره "محل بد و عصر نامناسب" می گویم بیشتر در مورد کمون پاریس به حقیقت مقرون بود. این مطلب را مارکس می دانست؛ ولی چون این نهضت موفقیت اولیه را بدست آورده بود - اعلام و پیاده نمودن خود کمون - مارکس بدون قید و شرط از آن جانبداری کرد، هر چند که می دانست یکبارہ نمی تواند به سرنگون کردن جامعه سرمایه داری بیانجامد. ولنین همینطور خوب می دانست که انقلاب روسیه، به تنهایی، مطلقاً شرط کافی برای آنکه، سرمایه داری در تمام دنیا واژگون شود یا به ایجاد دولتی که بنحوی بعدها سرمایه داری را در دنیا باقظ نماید، منتهی گردد، نمی باشد.

آنچه اساس حقانیت انقلاب اکتبر می باشد، امیدی بود که در کشورهای سرمایه داری پیسرفته، اروپای غربی، طبقه کارگر متمایل به انقلاب بشوند. خیال می کنم که انقلابی مانند انقلاب اکتبر تضادی در خود دارد، از لحاظ موقعیت اقتصادی و سیاسی موجود در این نوع کشورها: نه اتحاد شوروی و نه روسیه قدیم به سطح پیشرفتی که از نظر مارکس شرط لازم اولیه، واژگونی جامعه می باشد، نرسیده بودند. طریقه ای که این سرنگونی را بوجود آورد، مطلقاً با مفهومی که از تحلیل مارکسیست تاریخی بدست می آید مربوط نمی باشد. بر حسب

عقیده، مارکس، شکل اجتماعی در حال نمودی در بطن خود جامعه، قدیم توسعه می‌یابد. در این بطن است که طبقه جدید بزرگ می‌شود و رفتی رفته موضع سیاسی مشخصی را بدست می‌آورد - البته بطرز خیلی محدودی و مجموع دولت و سازمانهای دولتی در شکل قدیمی خود همچنان وجود دارند. نهاد مافوق لاینقطع در تضاد حادثی با توسعه اقتصادی و سیاسی وارد می‌شود. بطور تحقیق روندی که به توسعه بورژوازی و تکوین اجتماعی سرمایه‌داری منتهی گردید و در بطن فئودالیسم بظهور رسیده همین شکل بود. این روند در طول صدها سال بسط پیدا نمود. انقلاب همین استحاله و سرنگونی نهاد مافوق، حذف استیازات سابق و طبقه قدیم می‌باشد. انقلابی با سنگرها و شورش‌های مسلحانه الزام قطعی ندارد. این تحول ممکن است کاملاً به مسالمت انجام گیرد - کم و بیش سهر حال، انقلاب نقطه حرکت برای واژگونی نیست، بلکه لحظه سرانجام و پایانش می‌باشد. فرجام سرنگونی بزرگی که زمینه‌ای است برای توسعه بعدی روندهای تازه.

تصور می‌کنم که این طرح نیز برای توسعه، سوسیالیسم قابل قبول باشد. سوسیالیسم هم باید با توسعه در بطن جامعه، سرمایه‌داری و بورژوازی شروع نماید. طبقه کارگر پیشرفت می‌کند، قیل از انقلاب مواضع اقتصادی و سیاسی را بدست می‌آورد. چیزی که در کشورهای غربی بوقوع می‌پیوندد، در فرانسه، در ایتالیا و حالاهم در سایر ممالک مانند اسپانیا، پرتغال، در انگلستان از مدت‌ها قبل، همچنین در آمریکای شمالی که در آنجا قدرت سندیکاها بزرگ نقش مهمی در سرخوردن‌های طبقاتی ایفا می‌نماید. قدم به قدم، طبقه جدید - که به حد طبقه کارگر بمعنای قدیم، به "پرولتاریای خالص" باقی نمی‌ماند بلکه اقشار جدید اجتماعی را هم در بر خواهد گرفت که قبلاً این اقشار جز بورژوازی کوچک بودند - این طبقه جدید مواضع قدرت را فتح می‌نماید. سرمایه‌داری در تضادهای حاد دائمی فرو میریزد؛ و بدین طریق جامعه خود را در وضعی می‌بیند که بناچار حل و فصل ناشی از این تضادها کوشش و کار ضروری بشمار خواهد آمد. و این تجزیه و تحلیلی است که با وضع فعلی ممالک سرمایه‌داری مطابقت دارد. در اروپا و همچنین در آنا زونسی، تضادهای جامعه سرمایه‌داری از حدت نمی‌افتد. سرمایه‌داری جهانی متلاشی می‌شود، بحرانهای پولی متواتر و پیوسته شدید تر بوقوع می‌پیوندد. و این بحران‌ها به تجارت بین المللی و تقسیم بین المللی

کار صدمه وارد می‌نماید. تمام اقدامات اختلاط و امتزاج کشورهای سرمایه‌داری همیشه بنا به اصل و ماخذ زبریه شکست منتهی می‌گردد؛ کشوری که در پائین ترین سطح قرار دارد، سطح اختلاط عمومی را معین و مشخص می‌نماید. و به این مطلب موضوع آمرانه، بسط متوالی تولید و تولید دوباره را باید اضافه نمود یعنی مسئله، نمو که پیوسته تضادهای جدیدی حادثی را ایجاد می‌نماید، فساد محیط زیست، مسکنت متزاید توده‌هایی که در تل‌های سیمانی گرفتار می‌شوند، خشونت فزاینده، روابط سیاسی، تروریسم، بایستی به واقعیت‌س در داد؛ تصویری که امروز کشورهای سرمایه‌داری نشان می‌دهد تا آن درجه نفرت‌انگیز است که کسی نمی‌توانست پیش‌بینی نماید، از سی یا چهل سال پیش یا حتی پس از دهشت‌ها و کراهت‌های جنگ دوم جهانی تصورش هم نمی‌شد. راست است که در این فاصله، زمانی بس از جنگ، دوره، تقریباً طولانی پیشرفت به ظاهر سعد و آرام و مترقی این جوامع دیده شد. ولی، حالا سرمایه‌داری به مرحله، آخر خود می‌رسد و برای چنین موقعیتی زمینه، لازم را فراهم ننموده است و واقعا قدر نیست مسائل خود را حل نماید. در چنین وضعی آرزوی انقلابی از روی الگوی انقلاب اکتبر "خوب قدیم" مفید فایده نیست؛ آنچه لازم است جمع نمودن و متحد کردن تمام عناصر ترقیخواه و تمام کسانی که به نحوی به چپ تعلق دارند می‌باشد - هر چند که این مفهوم عملا معنای خود را در اثر عمل چپ افراطی که به نهضت ضرر می‌رساند اردست داده است. آنچه باید انجام داد، سازش وسیع و عظیم است، مانند آنچه در ایتالیا می‌گذرد، که نوعی جبهه، عمومی در شکل جدید است. ولی نه تکرار عمل قدیمی، بلکه تحقق وحدت وسیع نهضت از تمام افراد تولیدکننده که از گستردگی فاسد سرمایه‌داری رنج می‌کشند. بایستی به امتیازات خاتمه داد، امتیازاتی که در جوامع سرمایه‌داری رسم است و به دموکراسی بسط و افزونی کامل داد و وقید و بندها را از دموکراسی برداشت. شکل دموکراسی که کشورهای سرمایه‌داری ارائه می‌دهند، اصولا مسخره و مطایبه‌ای بیش نیست. بهین دلیل است که خیال می‌کنم تغییر و تحول بزرگ آینده، اروپا نسبتا آرام صورت خواهد گرفت. نه جدالی با پاپیس، نه برپا کردن سنگر هائی، نه بمبئی و نه وحشتی؛ بجای آن، تصمیمات عالی مجمع نمایندگان و موسسات دموکراتیک که در آنجا مطالب سیاسی، اقتصادی، دستمزد و مسائل فرهنگی بارای اکثریت بس از بحثهای سیاسی وسیع حل و فصل خواهد

شد - نه در خفای دفاتر که حالا عمل می‌شود. راست است که امروز مانده فقط مواجه با خطر فاجعه اقتصادی می‌باشیم، به نحوی که اعداد منقول در گزارش کلوب رم پیش‌بینی می‌نمایند، بلکه، درست مانند گذشته، با

خطر مصیبت بار اتمی هم روبرو می‌باشیم، مقرون به حقیقت تر اینک، این دو خطر با هم جفت می‌شوند. فاجعه اقتصادی و جنگ اتمی در یکدیگر موثرند. تا هنگامیکه سلاح‌های وجود دارد که استعمالشان باعث انهدام کره، ارض می‌شود مادر خطر زندگی خواهیم کرد، نخواهیم توانست بدون مخاطره سانترال‌های اتمی را برای ناامن انرژی لازم بسازیم، زیرا یک بمب اتمی که روی سانترال اتمی بیفتد، اثرات اورا چندین برابر خواهد نمود و مصیبت تصور نکردنی در اروپای مرکزی بیمار خواهد آورد. در شرایط صنعت مدرن، بخصوص در عصر تکسک هسته‌ای، جنگ اتمی غیرممکن است، یا اینکه به قیمت انهدام بشریت تمام خواهد شد.

گفتم که انقلاب در کشورهای غربی بر طبق نمونه، انقلاب اکتبر جریان نخواهد یافت. ولی بر اساس و طبق مدلی که از تحریک و تحلیل مارکسیستی تاریخ بشر مستفاد می‌شود، انجام خواهد گرفت؛ بنابراین می‌توان تصور نمود که این پیش‌بینی در اینجا، در کشورهای معروف به سوسیالیستی، تحقق خواهد پذیرفت بلکه ابتدا در کشورهای غربی صورت خواهد گرفت. ضمناً خیال نمی‌کنم که به این سادگی باشد. این طور تصور می‌کنم که کشوری مانند جمهوری دموکراتیک آلمان، در موضوع این زمینه تاریخی، بوضوح از غرب جلوتر می‌باشد؛ زیرا در آنجا مالکیت خصوصی از بین رفته است، چه در صنعت درباره، و سائل تولید وجه در زمین در اقتصاد روستایی. و محققاً به مناسبت روال کلی روابط تولید سرمایه‌داری در آنجا تحول به سوسیالیسم نسبتاً آسانتر است. روابط موجود در کشور ما روابط تولید سوسیالیستی نیست، بلکه همانطور که مذکور افتاد سیستم انحصار دولتی است. ولی فرض کنیم که، در کشورهای غربی، نهضت اروتونیت به پیشرفت‌های جدیدی نائل شود، که آشکارا در غرب اوضاع کشورهای سوسیالیستی را فاش سازند، که بحثی بین المللی برقرار شود که از سرحدات کشورهای سوسیالیستی موجود هم بگذرد، آنگاه این عامل و آنچه در بالاتر ذکر شد دست بدست هم خواهند داد. اعتقاد دارم: اگر در جمهوری دموکراتیک آلمان و در سایر کشورهای شرقی اروپا، مصمانه به جلو بروند و اگر در آنجا آزادی بیشتری برقرار شود، لااقل اگر مسکن

بیان افکار میسر کرده، اگر در اینجا محیط وسیع بحث بوجود آید، باتمام تفصیلاتی که پیش خواهد آمد و در محیط سیاسی خواه ناخواه دخالت خواهند نمود، آنگاه این تحول به نوبه خود اثر قابل ملاحظه‌ای بر اروپای غربی و در کشورهای سرمایه‌داری غرب خواهد داشت. امروز هم، مانند دیروز، این دوروند وجه مشترک و وحدتی دارند. تاکنون کشورهای معروف به سوسیالیستی شرق در پیشرفت حرمان جدید در احزاب کمونیستی غرب تیره‌ز و مانع خوفناکی را تشکیل داده‌اند. ولی هر ترقی و تعالی و برداشتن هر قدمی به جلو در تجاوز از اسنالیسیسم این نهضت را کمک و تحریک نموده است. تصور می‌کنم کارها در آینده بدین نحو ادامه خواهد یافت بخصوص درباره اقدام قاطعی که باید انجام گیرد؛ کنار گذاشتن تفرقه قدیمی نهضت کارگری بین کمونیستها و سوسیال دموکراتها، و به معنی وسیعتری از بین بردن کلیه اختلافات نهضت کارگری؛ و این کاری است ضروری، اگر بخواهیم انقلاب بزرگی را که انتظار داریم تحقق بخشیم. واضح است که انقلاب در کشورهای غربی نخواهد توانست بجلو برود اگر طرفدارانش کرداری خصمانه و مهاجم نسبت به کشورهای سوسیالیسم موجود داشته باشند. برعکس، می‌بایستی در حالیکه از اوضاع این کشورها بشدت انتقاد می‌نمایند، همبستگی اساسی خود را نسبت به آنان و احزابشان، احزاب قدیمی کمونیستی در این ممالک، بیان کنند. واضح است که روندی که در پیش گرفته می‌شود در سطح اروپا تحقق خواهد یافت و البته در تحلیلی که آخر در سطح دنیا. از این نظر راه سوسیالیستی که ممالک اروپای شرقی و غربی در پیش خواهند گرفت اثر مهمی نسبت به بقیه جهان، بخصوص کشور-های در حال پیشرفت، مستعمرات سابق، خواهد داشت. روندی که من در نظر دارم کاملاً منوط است به تکامل کشورهای سوسیالیستی موجود و اروپا و کمونیسم و اروپا و سوسیالیسم؛ هر یک از این عناصر در پیشرفت مثبت دیگران مساعدت می‌نماید یا مانع خواهد تراشید.

به این دلیل کاملاً ضروری است که ما نهاد اجتماعی خود را تجزیه و تحلیل نمائیم و فهم و درک آنرا آغاز کنیم در جمهوری دموکراتیک آلمان بمانیم و به غرب نرویم. به من دلیل است که مردی مانند رودلف باهرو<sup>(۱)</sup> استحا سرمی‌برد و علماء و هنرمندان و شعرا ی جمهوری دموکراتیک آلمان هر وقت از چیزی در اینجا خوششان نیاید یا به مشکلاتی برخورد نمایند، بقایای خروج از کشور را نمی‌نمایند. بایستی در اینجا بمانند. احتمالاً است که جمهوری دموکراتیک آلمان از تمام این



ررشنفکران خالی شود، از تمام ظرفیت سیاسی که بدان احتیاج دارد، تهی گردد، هرچند تا کنون خیلی ها را از دست داده ایم.

میخواهم چند کلمه ای درباره، ما هروا اضافه کنم. محقابه نوشته هایش همیشه علاقه داشته ام. و خوشحال بودم که می دیدم در جمهوری دموکراتیک آلمان کمونیستی وجود دارد، هرچند ناشناخته است، ولی افکارش در باب این کشور و سیاست کمونیستی جمهوری دموکراتیک آلمان بطور عمیق و وسیعی گسترده است، و بعلاوه با بسیاری موضوعگیری هایش موافقم، و از مدت ها قبل از همین مواضع یا مشابه اش دفاع کرده ام. به خصوص در مسئله، زیر: مثل او فکر می کنم که در کشورهای ما نمی توان تفکیک و تجزیه افکار سوسیالیستی را از استالینیزم فقط بوسیله، نسبت دادن به اشتباهات یا به خط ها یا به منافع خصوصی بعضی گروه ها بیان داشت. ما کمونیست ها موظفیم تاریخ خاص خود را بررسی کنیم، تاریخی را که ساخته ایم، یا چاقوی تشریح مارکسیسم بکاوبیم، اگر می خواهیم آنرا درک کنیم و بفهمیم. کافی نیست که بطور ساده استالینیزم را طرد نمائیم و از نظر اخلاقی بی اعتبار و رسوایش بخوانیم و بدین طریق حساب این گمراهی وحشت انگیز را تصفیه شده بدانیم. بایستی از آن درس بگیریم و به سبب چگونه این حادثه توانسته است رشد نماید و سپس به نتایجش ادامه دهد. اگر این روش را پیش نگیریم و اگر حاضر به انجام این کار نباشیم، کلیه اعتبار خود را از دست خواهیم داد. به آنها شک می گویند: "شاید شما حق داشته باشید، ولی شما به همان بن بست اسلاف خود کشیده خواهید شد که مقاصدشان و نیتشان بدتر از آن شما نیز بوده است"، چه جوابی خواهیم داد؟

البته میل دارم درباره، مقداری از افکار ما هرو باوی بحث نمایم با علاقه و در جزئیات، شاید نتایجی در موضوع "تبعیت و مادونی توده ها"، آنطور که در کشور ما و بخصوص در کشورهای سرمایه داری رشد می کنند، داشته باشم. تصور نمی کنم که این مفهوم، در شکل خود، خوب جا افتاده باشد. بطور کلی آنچه را با هرو می خواهد بگیرد این است که "تبعیت ناشی از نقص آگاهی است و از نظر بیچیدگی و ساده نبودن جامعه مدرن و از بابت روابط داخلی نهادهایش، نیاز مندیم که همه بتوانند به تربیتی در سطح بالا دست یابند و تهذیب دانشگاهی پیدا کنند. بدین طریق هر کس می تواند در زمینه، معنوی و درباره، مسائل عصر ما اظهار عقیده نماید و حکم دهد. تصور می کنم این استدلال اشتباهی را در بردارد. خیال نمی کنم

کوشش ما عبارت از سرزیش کردن نوده‌هاست که مفیدرکافی به آگاهی علمی علاقه‌دارند، پیشبرنکرمی‌کنم که ناکنون مریبان قاطبی کده‌توده‌ها یاددهند و بطریق ساده و روشن و صریح تجزیه و تحلیلی در اختیارشان بگذارند وجود نداشته‌است و این است وظیفه، بسیار مهم کمونیست‌ها.

بررسی که با هرو از نظام اقتصادی با اصطلاح سوسیالیسم موجود بعمل می‌آورد بسیار جالب است و اساساً به یک سلسله مسائل قاطعی اشاره می‌نماید و برای ما آزمایشی بسیار غنی و مهم می‌باشد که به افکارش و تحقیقاتش پی ببریم.

موضوعی است که به نظر من در تجزیه و تحلیلش کمی کوتاه‌سی شده‌است: درباره، نقش شارلاتان‌های این جامعه. از لحاظ اینکه در جامعه، ما امکان هرگونه نظارت دموکراسی وجود ندارد خیلی آسان است، که به مقام رهبری در دفتر بزرگ صنعتی یا به وظیفه، رهبری اقتصادی دست یافت. مطلقاً برای این قبیل کارها هیچ وجه لازم نیست که صلاحیتی داشت. آنچنانکه در این راه‌نایس موفقیتی دارند، اشخاصی می‌باشند که حاضرند آنجا در ارتس مافوق بگویند تکرار نمایند، خطاها و اشتباهات او را سرده‌بوشی کنند. مثال‌های بسیاری وجود دارد.

برسته‌ترین نمونه، سیولژیست مشهور شوروی لیسنکو (آ) می‌باشد. در جمهوری دموکراسک آلمان بسیار کسان از این قماش وجود دارند که به عنوان دانشمند معروفند ولی ناتوانان آشکاری که به پیوسته بی‌کار، بی‌ارزشند و در سطح بین‌المللی معروفیتی ندارند. مثلاً نازیهای قدیمی که در زمان فاشیسم بر همین اساس کار می‌کردند، جز تکرار گفته‌های گوبلز، گورینگ یا هتلر حرفی نمی‌زدند و به مانند دانشمندانی معروف بودند. چنین اشخاصی در اطراف ما جمعیتی را تشکیل می‌دهند و در صایع مادر اقتصاد مقام‌های مهمی دارند و زندگی را بر آنچنانکه به این مسائل واقعا واردند، سخت می‌گیرند و از کارشان جلوگیری می‌نمایند چون دارای صلاحیت می‌باشند، آنان را مابوس می‌سازند و مجبور می‌کنند و مسائل خود را جمع کنند و در اولین فرصت به غرب بروند، در آنجا، این افراد فوراً کاری در سطح معلومات بالای خود پیدا می‌کنند. ولی به نفع سرمایه‌داری خواهد بود. چون از مدت‌ها قبل، تمایل به باور نمودن سوسیالیسم در آنان از بین رفته‌است، رفتن به غرب مسئله، وجدانی برایشان بوجود نمی‌آورد و می‌گویند: "هزار بار اشخاصی را که قادر به استفاده از معلومات من می‌باشند به این

افرادی که مرا در ترس دائمی نگاه می‌دارد که یک نارلانی بتواند به کارم ندمه بزند و یا مرا از کارم باز دارد ترجیح می‌دهم. " بدین گونه تعداد بیشماری متخصصین بسیار با صلاحیت و دانشمندی در جمهوری دموکراتیک آلمان وجود داشتند که سرشان به دیوار کوبیده شد و بوسیله نارلانیها و بی‌قابلیت‌ها از صحنه دور شدند و از سنمان بدر رفتند و حالا در غرب مشاغل مهمی را واجدند و در مسائل علمی و تکنیکی بصیرت قابل ملاحظه‌ای دارند.

البته من موافقم که S.E.D. در شکلی که امروز وجود دارد، مسلح گردد و یک اتحادی از کمونیست‌ها بوجود آید؛ اگر این نام گذاری خوب باشد یا نه مسئله دیگری است، ولی آنچه ما هر روز می‌خواهد بگوید حقیقتاً صحیح است. مسئله این است که این چشم انداز، با توجه به واقعیت فعلی، واقعاً به گونه خواب و خیال است. قبل از آنکه بتوانیم این درخواست را در برنامه روز قرار دهیم، باید کارهای بسیاری را انجام داد. آنچه امروز لازم داریم، سیاست "قدم به قدم" است. اولین چیزی که باید برایش مبارزه کنم

اولین چیزی که باید برایش مبارزه کنم، این است که در کادر سازمانها و موسسات موجود بحثهای آزاد بوجود آید: در سطن S.E.D. در سندیکاهای کارگران، در موسسات صنعتی، در اتحادیه فرهنگی، در جمعیت نویسندگان و هنرمندان. در درجه دوم، بایستی امکان انتشار مقالاتی در مطبوعات فراهم شود که مسائل اساسی زمان ما را مورد مذاکره قرار دهند، نه اینکه در پناه نمی‌دانم چه تدبیر و تصمیم دفتر سیاسی قرار بگیرند، بلکه مبنی نظریات نویسندگان مقاله‌باند. ثالثاً انتشار مجله ادبی مستقل و آزاد پیشرفت زیادی را باعث خواهد شد. محله‌ای که بوسیله افراد منتخب کمیته مرکزی S.E.D. اداره و رهبری نشود، بلکه توسط خود جمعیت نویسندگان. آیا این نویسندگان نشان ندادند که قادرند خودشان اینکار را می‌توانند انجام دهند مثلاً بر علیه سلب تابعیت بیرون؟ افرادی که افکار عمومی آنها را مستقل می‌داند و این مطلب را در محله خودشان بدهند. چهارم: محقق مفید خواهد بود که حزب اجازه انتشار روزنامه مستقلی را هم بدهد. چیز خیالی و تصورکردنی نیست. روزنامه‌ای که متکی به اشخاص معروفی چه از نظر مقام و چه از نظر هویت سیاسی باشد و مقالاتی که در آن نوشته می‌شود به آراء عمومی گذاشته شود و حزب هم موظف باشد صریحاً در آن باره بحث نماید. پنجم: واجب است

دره مجلس ملی سک دیگری در مشاوره بوجود آید، همانگونه که در زبسان دیک من، کوشی در این باب بعمل آمد. لازم است نمایندگان دیگر از خواندن مطالبی که فیلا تهیه، نظارت و مورد قبول واقع شده است، بهره‌مند و بتوانند به آزادی سخن بگویند، و بتوانند آنچه برای گفتن دارند، بگویند، بدون اینکه بلائی برشان بیاید. واقعا جای ترسی باقی نیست که نمایندگان که حالا در مجلس ملی حضور دارند، سخنان فساد انگیز و عداوت آمیز بر علیه جمهوری دموکراتیک آلمان بزبان جاری سازند. ولی حداقلی را که می‌شود به انسان ارزانی داشت، امکان برداشتن قدمهای کوچکی است در راه برقراری تعقل و تمیز آزاد است، و این کار جز شناختن منزلت و احترام این پارلمان نیست.

گرفتن چنین تصمیماتی با اشخاصی است که در سر قدرت می‌باشند. تصور می‌کنم در صورت چنین اقداماتی افتخار بزرگی نصیبشان خواهد شد و حتی وجهه ملی پیدا خواهند نمود و در این راه نباید ترسی به خود را دادند. هرگز موضع آنها نیکه به ما حکومت می‌کنند تا به این اندازه مبرر لول و مورد تبذیر نبوده است و هرگز تا این اندازه با افکار عمومی برخورد نداشته‌اند: دولتی سوسیالیستی مدرن، حتی رهبری شده و در تحت مسئولیت کمونسستها قرار گرفته، نباید هیچ ایدئولوژی دولتی تکیه نماید و باید تمام آزادی را به افراد بسیار در موضوع آنچه فکر می‌کنند، خوب می‌سازند، باور می‌کنند یا باور نمی‌نمایند. در این صورت چنین دولتی شکوفائی آزاد تمام افکار را تسهیل می‌نماید، تمام ایدئولوژی را بازاری می‌دهد و آنگاه این افکار و عقاید با هم سنجیده می‌شود و در مقابل، دوسانه و خلاقه‌ای برخورد می‌نمایند و این شرط توسعه و پیشرفت فرسنگ بشری بوده و هست. حتی وقتی هم که این مبارزه عاری از ملاحظت و آرامش صورت گرفته است و دولت هم طرفدار تیروهاشی بوده است که از پشت حنجره رده‌اند، می‌باید این نبرد بزرگ وجود داشته و اجازه برور افکار جدید و حال را داده است که بیروزمند شده‌اند، از زور دایر و سو<sup>(۱)</sup> با کماله و از اسستن تا هایز نیری<sup>(۲)</sup>

و شرم‌ناهم است که چه در باره، هدف غائی و شوع زندگی و معیشتی که سوسیالیسم اجازه می‌دهد، مناسرا سرمایه‌داری در حال اضطلاع، چه در باب افعال و آرزوهای در مورد سوسیالیسم افکار روشن داشته باشیم:

۱ - آیا رسیدن به سطح زندگی معین، استاندارد زندگی مشخصی برای همه - یعنی نوعی مرحله، پیشرفت تکنیکی و اقتصادی -

شرط مقدم و اساسی دسترسی به کمونیسیم است؟ و اول به بینیم کمونیسیم چیست؟ تصور نمی‌کنم بتوان کمونیسیم را بر مبنای اینکه هر مرد ما شین ریش تراشی برقی و هر زن دستگاه فرزن گیسوی برقی یا هر فردیک تلوزیون یک رادیو، یک موتورسیکلت، یک قایق موتوری یا خانه کوچکی در جنگل داشته باشد، تعریف نمائیم.

تصور می‌کنم این گونه تعریف تکنیکی اقتضای ثروت، که یکلی همگی منفی می‌باشند و وضع فقیرانه را با زگومی‌شوند، با فراخی که اعظم این جهان دارند به جایی نخواهد رسید. با چنین تعاریفی از ثروت هرگز کمونیسیم را نمی‌توان مشخص نمود و خیال می‌کنم اساس کمونیسیم در این است که دیگر اشخاص ما حبا امتیازی در جا معه وجود نداشته باشد. نباید بعضی‌ها، من جمله روشنفکران، ده برابر یا صد برابر بیشتر از بقیه وسایل مادی یا چیزهای دیگر داشته باشند. مطلقا همه بایستی امکانات و شانهای مساوی داشته باشند، همه برابر باشند، این است کمونیسیم. کمون در لغت به معنای دقیق "یکسان و برابر بودن" است.

۲ - کمونیسیم نباید یک کمونیسیم فلاکت و احتیاج باشد. حیات هر فرد بایستی تامین شود: خوراکش، زندگانش، مسکنش، بایستی بدانند کجا می‌خواهد، چطور لباس می‌پوشد، وسایل بهداشتی اش چگونه است. بایستی که مرض او را به حالت فلاکت با ریدنی بیانندازد، همانطور که فعلا دیده می‌شود. بایستی تا مین اجتماعی کاملی برای همه وجود داشته باشد. و این ده مین مقدمه، قاطع کمونیسیم است.

۳ - افراد بایستی! امکانات مساوی برای انتخاب داشته باشند. باید آزاد باشند که هر کجا می‌خواهند بروند مکان یا کشور خود را تغییر دهند، مسافرت کنند، کاری برای خود پیدا کنند، بر حسب میل و آرزوی خود، بدون آنکه آنها را مجبور به عملی نمایند که تمایل ندارند.

۴ - مسئله‌ای بنظرم بسیار قاطع می‌آید: که انسانها همگی بایستی دسترسی به مواهب فرهنگی بشری داشته باشند، و ذوق و علاقه خود را بشناسند، در جامعه اشخاصی هستند که به نقاشی، معماری و موسیقی می‌پردازند و دیگران راهم وادار کنند به این مراتب علاقه مند شوند، که انسانها از بردگی این موسیقی نا هنجار، چهار شاهی، که هستی ما را فرا

گرفته است نجات پیدا نمایند و از این دنیای تصورات دروغی و بی ارزش از این محیط بدوی رمانهای پلیسی رهائی یابند. آنوقت بالاخر، این ارثیه وسیع ادبیات بزرگ، زیبایی معنوی، فرزانی عمیق را کشف خواهند نمود و با فلاسفه بزرگ قدیم تمام ممالک آشنا خواهند شد. این است مرکز ثقل زندگی اجتماعی و در عین حال شکوفائی آن چیزی که اساس جامعه کمونیستی است که آغاز می شود و پیوسته فضاهاى جدید آزادی را بوجود می آورد: تربیت اطفال، تهذیب افراد جوان، برپایه مراقبتی که سعادشان از قبل ضایع نگردد، بلکه لیاقت و شایستگی شان بتواند به آزادی شکوفا شود. بدون تسلیحات بدون نهب و غارت دیوانه‌واری که بر سرمایه داری مستولی است. این کمونیسم از مدت‌ها قبل امکان تحقق داشت. از نظر برنامه کاملاً مادی اجرای چنین اصول ساده، اساسی امکان دارد. طولی نخواهد کشید که خواهیم دریافت که تحمل و شکوه استعمار کنندگان با رنگین مسخره آمیزی بیش نیست و، عاقبت الامر، آنهاى را که در بر دگی سرمایه بردند، حقیر خواهیم شمرد.

تصور می‌کنم تدارک چنین مدینه، فاضله، کمونیستی کوشش

اساسی عمر ما می‌باشد. خیال می‌کنم بدو اباییستی هدفهای کار خود را از نو تصریح نمائیم و سپس نسبت به چگونگی و مسائل رسیدن به آن اهداف موافقت نمائیم. سوسالیم راهی است برای رسیدن به مقصد که مطمئناً در تصورات و تخیلات و در هیئت و شکوه قرار دارد. و این هدف، مانند تمام فرضیات و تخیلات، شکلی است که ما به خود عرضه می‌داریم برای گذشتن از شرایط زندگی غیر انسانی که امروز از این بابت رنج می‌کشیم، و نیز پندار ما همیشه جزئی است، منوط است به شرایط سختی که در آن شرایط زندگی می‌کنیم. راهی است پر مخاطره، زیرا قدرتمندان این جهان به این آسانی و بمیل خود از موضع مسلط خویش دست بر نمی‌دارند. برعکس در جنون خود سرمایه برد و حاضرند تمام هستی انسانیت را به خطر اندازند تا بتوانند به صراطی که بنظرشان تنها راه مناسب است، ادامه دهند. حماقت است که سرمایه داری مدرن نمی‌تواند بدون تولید متزاید به حیات خود ادامه دهد، در هدر دادن دائمی کسار انسان و هوشمندی بشری را با اقدامات مضر. آیا استفاده از انرژی که در صد سال هزار بار بیشتر شده است بلاهت نیست؟ دنبال نمودن چنین برنامه‌ای راهی است به فاجعه.

دیوانگی بزرگ دیگر محققاً، سابقه تسلیحاتی است، تمام

وسایلی که به انهدام دسته‌جمعی می‌انجامد و پیشرفت آن قطع نمی‌گردد. قدرتهای بزرگه مسلح به بمبهای اتمی و نیدروژنی، در کمین یکدیگرند و مطمئنند که طرف در صورتیکه ترقی تکنیکی بدست آورد از حملسه خودداری نخواهد نمود و لذا از خود می‌پرسند که آیا نبایستی قبل از آنکه طرف دست به کار شود تدبیری اتخاذ نمود...

و در این وضع اسفانگیز بی‌اعتمادی، تحت تسلط مشتسی افراد، با فهم کاملاً محدود و کوتاه‌نظر، انسانیت به حیات خود ادامه می‌دهد. هرگز در ایام سابق ساکنین کره، ارض مانند امروز با چنین وضع ناآرام و در خطر انهدام کلی مواجه نبوده‌اند.

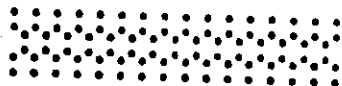
(۱) رودلف باهرو، فیلسوف و دانشمند آلمان غربی نویسنده کتاب: "آلترناتیو" سال گذشته از آلمان ترقی اخراج گردید و فعلاً در آلمان غربی بسر می‌برد. (کتاب مزبور را مترجم در دست ترجمه دارد.)  
تصور می‌رود که هاومن نیز بزودی به همین سرنوشت دچار شود. باهرو در ۲۳ اوت ۷۷ بازداشت و به هشت سال زندان محکوم گردید (پس از انتشار کتاب مزبور).

(۲) لیسنکو بیولژیست شوروی که با پشت هم‌اندازی سبب نابودی نسلی از جوانان بیولژیست گردید. درباره وی در مقاله‌ای که بعد خواهد آمد هاومن به تفصیل سخن گفته است.

.....

(۳) برونو، فیلسوف ایتالیائی (۱۵۵۰ - ۱۶۰۰) در پاریس به تدریس اشتغال ورزید، با اسکولاستیک و ارسطو گرائی سخت مخالفت نمود و مبارزه کرد. بالاخره در رم به علت مخالفت با عقاید کلیسا او را سوزاندند.

(۴) فیلسوف آلمان - برنده جایزه نوبل ۱۹۲۲ - در مسائل اتمی و مکانیک کوانتیک کارهای بسیاری دارد.



داستایوسکی

چه موضوعی می‌تواند برای من  
خیال انگیزتر و لطیف‌تر از نفس  
واقعیت باشد؟